روزنامه شهر امید و زندگی
SHAHRARANEWS.IR
اشنبه
۱۴ ۱۰ ۹۹
۳۲ صفحه؛ ۱۲ صفحه + ۴۰ صفحه ورزشی
۱۶ صفحه شهرآرا محله
شماره ۳۲۹۱ | ۱۰۰۰ تومان
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
Photoshahr.ir

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیر مسئول و سردبیر: سید هادی فیاضی
نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
چاپ: شهر چاپ خراسان

حدیث روز

تدبیر قبل از کار، تو را از پشیمانی ایمن می‌کند.

امام علی(ع)

رطوبت هوا ۴۷٪

صبح ۳°	۱۱°↑ -۵°↓
ظهر ۹°	
عصر ۳°	شب -۱°

- اذان ظهر ۱۱:۲۷
- غروب آفتاب ۱۶:۲۸
- اذان مغرب ۱۶:۴۹
- نیمه شب شرعی ۲۲:۵۱
- اذان صبح فردا ۵:۱۳
- طلوع آفتاب فردا ۶:۴۴

یادداشت‌های یکشنبه

غم‌ها و رنج‌ها

عباسعلی سپاهی‌یونسی
شاعر و روزنامه‌نگار

همین شنبه‌ای که گذشت، سالروز درگذشت نیما یوشیج بود و برای خودم نکته جالب این بود که بعد از سال‌ها به‌طور اتفاقی دوباره دلم خواست که ۵۰نامه نیما را در کتاب «دنیا خانه من است» تورقی بکنم و بخوانم؛ همان‌طور که ذهنم درگیر نامه‌های فروغ و زندگی او شده است و غم‌ها و رنج‌هایی که او در زندگی داشته است. وقتی دوباره سراغ کتاب دنیا خانه من است رفتم، در همان صفحه نخست در نامه‌ای که نیما برای مادرش نوشته است، به این فراز نامه رسیدم: «من این دعوا را دارم که چرا باعث تولد وجود من شده‌اید تا من در این دنیا این‌قدر رنج بکشم و با انواع مختلف فکرهای عجیب، خودم را متصل فریب بدهم؟» و البته در همان نامه که گویی اقرارنامه نیما به غم‌ها و رنج‌های او در این جهان است، برای مادرش می‌نویسد: «خوبی، مرغی بود پرشکسته. یک شب طوفانی، او را گرفتم به خانه آوردم. چندی که گذشت، پر زد و روی بام خانه من پرید. باید حالا آن را از دور تماشا کنم. اگر به او نزدیک شدی، پیام مرا زیر گوش او بگو.»

او در نامه‌ای دیگر به خواهرش ناکاتا می‌نویسد: «من ابرم. کار ابر، باریدن است. خنده‌ها بالمعلوم به‌منزله برق‌هایی هستند که در عقبه آن‌ها باید مهیای یک گریه بود. زندگانی و به‌عبارت دیگر سعادتمندی ما فقط در موقعی است که به غفلت و تجاهل سرمی‌بریم.»

از این گونه فرازهای غم‌زده در نامه‌های نیما کم نیست و فکر می‌کنم شاعر بزرگ ما چه رنج‌هایی کشیده است که این گونه برای مادرش درددل می‌کند و به اختصار می‌نویسد: «چرا مرا به دنیا آورده اید؟» و البته تصویر روشنی از غم‌های او را در برخی شعرهایش می‌شود دید؛ مثلا در شعر «خانه‌ام ابری است...» او و آنجا که می‌نالد:

«در خیال روزهای روشنم کز دست رفتند.»

و در شعر درخشانی مانند داروگ که می‌گوید:

«بر بساطی که بساطی نیست
در درون کومه تاریک من که ذره‌ای با آن نشاطی نیست
و جداره دنده‌هایی نی به دیوار اتاقم دارد از خشکیش می‌ترکد
چون دل یاران که در هجران یاران
قاصد روزان ابری داروگ کی می‌رسد باران؟»

وقتی نامه‌های نیما را می‌خوانم و غم‌ها و رنج‌های او را در این نامه‌ها و البته شعرهایش می‌بینم، دلم می‌گیرد برای او که مجبور بود این همه غم و رنج و دلتنگی را سال‌ها با خودش ببرد، شاید از یازده سالگی و از همان زمانی که از زادگاهش در یوش، خارج و راهی تهران شد.

فکر می‌کنم حتما این رفتن، برایش دلتنگی فراوان تولید کرده بود که بعد در جایی دیگر و بعد از چند دهه دوری از زندگی روستایی می‌گوید:

«از پس پنجاهی واندی ز عمر
نعره برمی‌آیدم از هر رگی
کاش بودم، باز دور از هرکسی
چادری و گوسفندی و سگی.»

وقتی که دوباره شعرها و زندگی او را از دریچه نوشته‌ها و سروده‌هایش پیش چشمم قرار می‌دهم، البته به این نکته هم می‌رسم که تأثیر همین رنج‌ها و دلتنگی‌ها و... است که شعر او را عیاردار می‌کند. همین رنج‌هاست که کاری می‌کند تا شعر او در جان خواننده رسوخ کند.

نامه‌ها و شعرهای نیما را که می‌خوانم، به این نتیجه می‌رسم که غم‌ها و رنج‌های این عالم از بین نمی‌روند، بلکه از آدمی به آدمی دیگر کوچ می‌کنند، از شاعری به شاعری دیگر و تنها اتفاقی که برای آن‌ها می‌افتد، این است که شکل عوض می‌کنند اما ماهیت آن‌ها همان غم و رنج است.

آیزاک آسیموف به ما چه می‌آموزد؟

نگاهی به زندگی نویسنده ژانر علمی-تخیلی به مناسبت زادروزش

هدی جاودانی - مترجم

ترجمان

آیزاک آسیموف(۱۹۲۰-۱۹۹۲) بیش از ۵۰۰جلد کتاب در زندگی‌اش به نگارش درآورده است. حتی اگر بخواهیم آن دسته آثاری را که در کارنامه‌اش آن‌قدرها به چشم نمی‌آیند، از این فهرست خارج کنیم -مجموعه‌های ادبی‌ای که ویراستاری کرده یا داستان‌های علمی‌تخیلی‌ای که برای کودکان و نوجوانان نوشته است- بازهم نام آسیموف به صدها عنوان گره خورده است. فعالیت حرفه‌ای آسیموف از دهه ۱۹۵۰ میلادی و با حجم انبوهی از آثار داستانی آغاز شد و سپس به‌تدریج به‌سوی آثار غیرداستانی در حیطه‌های علمی، تاریخی یا نگارش راهکارهایی برای مطالعه رمان‌های کلاسیک، اعم از بهشت گمشده میلتون و سفرهای گالیور سوق پیدا کرد. در میان آثار آسیموف، راهنمایی هزارو ۲۰۰صفحه‌ای برای مطالعه انجیل نیز به چشم می‌خورد. او همچنین کتاب‌هایی در مورد یونان، رم، مصر و خاورمیانه نوشته است. آسیموف، راهنمایی شگفت‌انگیز هم برای مطالعه آثار شکسپیر و همچنین کتاب مرجعی با عنوان «گاه‌شمار جهان» دارد. او کتاب‌هایی در مورد کربن، نیتروژن، فتوسنتز، ماه، خورشید و بدن انسان نیز، درکنار بسیاری از عناوین علمی دیگر به نگارش درآورده است. واژه «روباتیک»، اختراع آسیموف است و داستان‌های علمی‌تخیلی او به ساخت فیلم‌های محبوب بسیاری انجامیده است. رمان‌های آسیموف درواقع شالوده و اساس ژانر علمی‌تخیلی را تشکیل می‌دهند و هنوز هم طرفداران بسیاری دارند. آسیموف در اوقات فراغتش، به کار در مجله‌ای در حوزه فانتزی و علمی‌تخیلی نیز اشتغال داشت و بیش از ۹۰ هزار مقاله به چاپ رساند. تمامی این‌ها نشان می‌دهد که او به معنای واقعی کلمه یک نویسنده بوده است. نویسنده‌ای که می‌توان از تجربه نویسندگی‌اش بارها آموخت.

وقت بگذارید، بی‌هیچ بهانه‌ای

بسیاری از ما شیفتگان نویسندگی، به‌صورت معمول، از نداشتن وقت کافی برای نوشتن گلایه داریم. آسیموف در بازه سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۵۸ هم‌زمان با اینکه در دانشگاه بوستون، بیوشیمی تدریس می‌کرد، ۲۸ رمان و فهرست بلندبالایی از داستان کوتاه از خود به یادگار گذاشت که با همه کارنامه ادبی بسیاری از نویسندگان دیگر برابری می‌کند. او در خاطرات خود از زمانی صحبت می‌کند که پس از مهاجرت، مجبور به کار در یک مغازه شکلات‌فروشی در نیویورک بوده است. او ساعت ۵ صبح بیدار می‌شده و در زودترین ساعت ممکن سر کار می‌رفته، بیشترین ساعات ممکن را کار می‌کرده و این کار را هر روز و حتی در روزهای تعطیلش تکرار می‌کرده است. آسیموف زمانی که به نویسندگی رو می‌آورد، نیز این رویه را حفظ می‌کند: «من هنوز و تا همیشه در مغازه شکلات‌فروشی کار می‌کنم. من منتظر مشتری نمی‌مانم و دیگر مجبور نیستم جلوی هرکسی که وارد مغازه می‌شود، مؤدبانه رفتار کنم. درعوض، حالا همان کاری را انجام می‌دهم که دوست دارم، با این تفاوت که برنامه کاری‌ام را حفظ کرده‌ام؛ برنامه‌ای که در من نهادینه شده است.»

مسیر خود را پیدا کنید و به آن پایبند بمانید

باوجود اینکه آسیموف استاد دانشگاه بود، در اوقات فراغتش هیچ پژوهش آکادمیکی انجام نمی‌داد و همین مسئله به چشم مسئولان دانشگاه بوستون آمده بود. موفقیت آسیموف به‌عنوان یک نویسنده و اهتمام فراوان او به امر نویسندگی، وی را وادار کرده بود که میان شهرت نویسندگی و زندگی آکادمیک، یک کدام را انتخاب کند. تصمیمی که البته برای آسیموف دشوار نبود؛ او از نویسندگی درآمد چشمگیری داشت و شهرت خوبی به‌دست آورده بود و می‌دانست که دست کشیدن از نویسندگی، کار احمقانه‌ای است. آسیموف تصمیم عاقلانه‌ای گرفت: «به‌عنوان یک نویسنده علمی، من فرد بی‌نظیری هستم و می‌خواهم بهترین در جهان باشم. اما به‌عنوان یک پژوهشگر فرد متوسطی هستم و فکر می‌کنم دانشگاه به یک پژوهشگر متوسط، نیازی ندارد.»

علاقه‌تان را پیدا کنید و تا حد مرگ، کار کنید

اینکه آسیموف تمامی دقایق زندگی‌اش را به نوشتن اختصاص می‌داده و بیش از هم‌نسلانش دستاورد داشته است، تنها یک دلیل دارد: او عاشق نوشتن بوده و بدون آن نمی‌توانسته است زندگی کند. آسیموف در زندگی‌نامه‌اش می‌نویسد: «یکی از ناامیدکننده‌ترین وعده‌های ناهاری که در زندگی‌ام داشتم، با یکی از ناشرانم در سال ۱۹۵۹ بود. عجولانه داشتم به او از چند کتابی که در دست نگارش داشتم، می‌گفتم و او با جدیت من را نصیحت کرد که این‌قدر زیاد و پشت سرهم ننویسم. او می‌گفت کتاب‌هایم در چنین حالتی به رقابت با یکدیگر می‌افتند و در فروششان اخلال ایجاد می‌شود و پول کمتری عایدم می‌شود.» آسیموف از شنیدن چنین حرفی از سوی ناشرش به‌شدت در فکر فرو می‌رود و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که او برای داشتن درآمد بیشتر، کتاب‌های بیشتری نمی‌نویسد، بلکه برای لذت بیشتر است که این کار را می‌کند.

پیش‌بینی آسمانی غبارآلود
در کلانشهرهای کشور تا روزهای آینده

رضا جنگی

کارتون شهر

Instagram

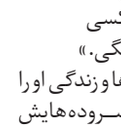

علی‌اصغر عزتی‌پاک
@ezatipak

امشب یک‌بار دیگر نشستم پای صحبت‌های جوانمرد شهیدمان از شبکه۴. در میانه‌های روایت جنگ سی‌وسه‌روزه و آن صحنه هول‌آور تنهایی سه مرد(#حاج_قاسم #سیدحسن و #عماد_مغنیه) و آن درخت که پناهگاه شد، ناخواسته منتقل شدم به داستان #پهلوانان_فرهمند و مقدس در ادبیات اساطیری ایران و در شاهنامه ارجمند. ازجمله این پهلوانان روشن‌رای می‌توان به گرشاسب(کشنده اژدها و رام‌کننده باد)، آرش شیواتیر، سام یک‌زخم و زال سیمرغ و رستم دستان (که با راهنمایی یک میش راه به چشمه برد و از تشنگی کشنده رست) اشاره کرد. ویژگی مهم همه آن‌ها این است که هر یک در لحظه‌ای به روشن‌ترین وجه از فره ایزدی بهره‌مند می‌شوند و نجات می‌یابند یا نجات می‌بخشند.(سعی کردم توصیف‌ها گویای این مهم باشند).

به نظرم داستانی که حاج‌قاسم از جنگ سی‌وسه‌روزه در جنوب لبنان تعریف کرد، نیز خالی از این امتیاز آسمانی نبود؛ چراکه وقتی پیدا آمدن درخت در آن شب تاریک و پناه دادن قهرمانان، ماجرا را با این چشم ببینیم، ربط‌ها و نسبت‌ها کاملا آشکار می‌شوند. در نگاه من، این درخت نجات‌بخش، وجه اساطیری و فره‌بخشی‌اش را زمانی آشکار کرد که توسط حاج‌قاسم با وصف «بی‌سایه» همراه شد. این بی‌سایگی نشانه‌ای است از توانایی فراطبیعی درخت مذکور در نهفته و پنهان داشتن وجهی از وجود، یعنی چیزی که در آن لحظه نیاز قهرمانان داستان ما بود. با این تحلیل، رفتن به پناه درخت بی‌سایه و مصون ماندن از تیر دشمن درحالی‌که او نیز مسلح به ابزاری اساطیری است که عمق ظلمت را و پشت دیوار را با آن می‌بیند، حتما نشان فرهمندی است.

من معتقدم نور این فره همیشه و هرگاه، بیش و پیش از همه، دیدگان عامه مردمان را روشن کرده است، همچنان که ما دیدیم.

تاریخ‌نگار

۱۴ دی ۱۲۹۲

ورود اولین هواپیما به ایران

رضا سلیمان نوری

پرواز در آسمان، قرن‌های متمادی یک آرزو برای انسان بود و سال‌های سال به این مسئله به‌عنوان یک رؤیا و یک مجهول نگاه می‌کرد، اما همان‌طور که معروف است، در دسامبر ۱۹۰۳ برادران رایت در آسمان یکی از شهرهای آمریکا اولین پرواز را تجربه کردند؛ البته ۱۱ سال طول کشید تا در ششم صفر ۱۳۳۲ مصادف با ۱۴ دی ۱۲۹۲ خورشیدی و ۴ ژانویه ۱۹۱۴ در زمان حکومت آخرین شاه قاجار، نخستین هواپیما در آسمان ایران به پرواز درآمد. در این روز، «کوزمینسکی»، خلبان لهستانی‌الاصل که قطعات مجزای یک هواپیمای «بلریو» را از روسیه و از طریق بندرانزلی با اتومبیل به تهران آورده بود، پس از سرهم کردن آن‌ها، اولین پرواز را بر فراز تهران انجام داد. این اولین پرواز هواپیما در کشور البته بدون حاشیه هم نبود، زیرا نبود مکانی مناسب برای فرود، باعث شد خلبان به اجبار در میدان مشق آن زمان و وزارت خارجه فعلی فرود بیاید. فردای آن روز احمدشاه قاجار، محمدحسن میرزای ولیعهد و جمعی از درباریان و خدمتگزاران دستگاه کشوری و لشکری از این هواپیما دیدن کردند و در کنار آن عکسی به یادگار گرفتند. این هواپیما بعدها به محوطه قصر قاجار که اکنون باغ موزه قصر شده است، منتقل شد و مدتی پروازهای نمایشی بر فراز تهران انجام می‌داد و مردم به تماشای آن می‌پرداختند. پروازهای نمایشی در آسمان ایران تا مدت‌ها ادامه داشت اما مشکلی که همچنان حل نشده باقی مانده بود، نبود زمینی مناسب برای فرود و برخاستن هواپیماها بود و آنچه حکومت وقت ایران را واداشت تا زمینی را در جنوب تهران به این کار اختصاص دهد، درخواست‌های مکرر دولت انگلستان بود. انگلیسی‌ها پس از آن در تیرماه ۱۳۰۱ درخواست اعزام دو فروند هواپیما به تهران را مطرح کردند و دولت وقت، به‌سراغ تهیه زمین مناسب و مسطحی برای فرود آن‌ها رفت. زمین قلعه‌مرغی برای این کار انتخاب شد و به‌تدریج به اولین فرودگاه تهران، تبدیل و تأسیسات و آشیانه‌های متعددی در آن ساخته شد. بدین ترتیب، یک ماه بعد در هشتم مرداد ۱۳۰۱ بهره‌برداری رسمی از اولین فرودگاه تهران در قلعه‌مرغی با فرود دو فروند هواپیمای انگلیسی که از طریق بغداد وارد تهران شده بودند، آغاز شد. اما نخستین هواپیمایی که برای ایران خریداری شد، یک فروند هواپیمای «یونکرس-ای۱۳» بود. این هواپیما در سال ۱۳۰۱ خورشیدی از نمایندگی شرکت یونکرس آلمان در تهران برای ارتش خریداری شد تا از آن به‌عنوان هواپیمای ارتباطی و ترابری نظامی بهره‌برداری شود. شرکت یونکرس چهار سال بعد هم نخستین شرکت هواپیمایی ایران را دایر کرد و با ۶ هواپیمای یک‌موتوره و یک هواپیمای سه‌موتوره، پروازهایی بین شهرهای مختلف ایران برقرار کرد. پروازهای این شرکت در مسیر قصرشیرین به بغداد، زاهدان به دهلی، مشهد به کابل، بندرانزلی به باکو، بندربوشهر به کراچی و بمبئی، خرمشهر به بصره و تبریز به تفلیس برقرار بود. این شرکت تا سال ۱۳۱۲ در ایران فعالیت می‌کرد.

البته نخستین ایرانی‌ای که به گذراندن دوره خلبانی و پرواز با هواپیما موفق شد، «کلنل (سرهنگ) محمدتقی‌خان پسیان» بود که در سال ۱۲۹۹ به هنگام حضور در کشور آلمان، این کار را به انجام رساند و با انجام ۳۳ سورتی پرواز، نام خود را به‌عنوان نخستین خلبان ایرانی در تاریخ ثبت کرد و به‌دلیل شجاعت‌هایی که هنگام پروازهای خود نشان داد، نشان صلیب آهنین آن پادشاهی را دریافت کرد. نخستین فردی هم که برای آموزش خلبانی و امور هوایی به اروپا اعزام شد، «سرهنگ احمدخان نخجوان» بود که در خرداد ۱۳۰۲ به اتفاق سایر دانشجویان ایرانی در «دانشکده خلبانی ایستر فرانسه» به تحصیل پرداخت. تحصیلات خلبانی سرهنگ احمدخان نخجوان در سال ۱۳۰۴ پایان یافت و در پنجم اسفند ۱۳۰۴ پس از سفری طولانی به تهران وارد شد و در قلعه‌مرغی به‌سلامت فرود آمد و به این ترتیب برای نخستین بار یک هواپیما متعلق به ایران را خلبانی ایرانی در آسمان پایتخت در معرض دید گذاشت.

نگاه هشتم

از عکس سلیمانی هم می‌ترسند

غلامرضا بنی اسدی

قاسم سلیمانی زنده است؛ زنده‌تر از آنکه بتوانند در فضای مجازی، تصویرهایش را حذف کنند. اصلا گیریم اینستاگرام، عکس‌های او را حذف کند، با تصویر روشن دردل‌نشسته چه می‌توانند بکنند آنانی که از نام او هم وحشت دارند؟ به هر وسیله‌ای هم که متوسل شوند، نخواهند توانست حاج‌قاسم را از دل‌ها ببرند. ملت ایران هرگز «سرباز» فداکار خود را فراموش نمی‌کند. تاریخ گواه است که ایران همواره به سرداران خود می‌بالد و فخر می‌فروشد به جهانی که قهرمانانش، کارتونی و خیالی‌اند. رستم، سیاوش، اسفندیار، سورنا، آریوبرزن و تا همین آخری‌ها کاوه و همت و باکری و صیاد و آبشناسان و بابایی و حاج‌قاسم سلیمانی. ماحرمت‌دار نام و مرام فرزندان دلاور خویشیم. باکی نیست اگر باطل اندیشان به حذف تصاویر، نقاب از چهره خود بردارند و نشان دهند به چه نوع آزادی بیانی معتقدند. مهم این است که ما پای آرمان‌های سلیمانی بایستیم و نگذاریم کسی به ایران عزیز، چپ نگاه کند. مهم این است که ما همه توان‌ها و ظرفیت‌هامان را هم‌افزا کنیم و وحدتمان را مستحکم‌تر تا بشکنند آن‌هایی که ما را شکسته و شکست‌خورده می‌خواهند. باری، سلیمانی زنده است. آنان هم که او را کشتند، خوب می‌دانند، والا از مرده که نباید ترسید. سلیمانی زنده است که برایشان هراس‌آور شده است، چنان که عکس‌هایش را هم تاب نمی‌آورند. بمیرند از این ترس. بمیرند از زنده بودن ما. بمیرند آنانی که ملت ما را مرده می‌خواهند. غافلند از این حقیقت که ملتی که شهادت دارد، هرگز مرگ نمی‌تواند او را خاموش کند.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

ناویراسته ✗

تمام سوابق گذشته او را بررسی کردم.
بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد...

ویراسته ✓

همه (تمام) سوابق او را بررسی کردم.
بررسی‌ها نشان می‌دهد...

نکته

در نمونه اول وقتی «سوابق» را داریم نیازی به کلمه «گذشته» نیست.
در نمونه دوم هم «به‌عمل آمده» اضافه و حشو است.

#زین_قند_پارسی

کیوسک

«کوریه پیکارد»

سال ۲۰۲۰ با کرونا آغاز شد و با آن پایان یافت و کووید۱۹ را برای ۲۰۲۱ به ارث گذاشت. جهان همچنان با این ویروس دست‌وپنجه نرم می‌کند. تیتر نخست «کوریه پیکارد» شاید تفسیر خوبی برای آغاز سال جدید باشد. این روزنامه فرانسوی نوشته است: «سال ۲۰۲۱ با ترس از بازگشت کرونا آغاز شده است.»

مجله عصر شهرآرا هجده شصت

برای خواندن مجله عصر شهرآرا کد را اسکن کنید